

## سرمقاله

یکی از دوستان عزیز پیام دادند که در مجله شما جای سرمقاله خالی است. گفتم من به جای «ته مقاله» دارم که همان طنز است. گفت ته مقاله که کار سرمقاله را نمی کند. مثل این است که به جای سلام بگویی خداحافظ. دیدم حق با ایشان است. همه مجله های آبرومند هم سرمقاله دارند. این بود که تصمیم گرفتم از این شماره به بعد برای حفظ آبروی مجله هم که شده سرمقاله را اضافه کنم تا از این طریق، به قول دوستم، کمی پشت صحنه را هم نشان بدهم و ارتباطی غیررسمی و «صمیمی» با خوانندگان عزیز برقرار کنم و به قول حافظ سررشته را نگه دارم. بیت: گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان / نگاه دار سر رشته تا نگه دارد.

گفتم «صمیمی»، یاد کاربرد این کلمه در زبان نودولتیان افتادم. مثلاً می گویند فردا فلان فرد قرار است نشستی صمیمی با بهمان فرد برگزار کند. پیش تر فکر می کردم «صمیمی» صفتی است که آدم بعد از تجربه رابطه ای می تواند به آن رابطه اطلاق کند و اصلاً کسی می تواند این صفت را به کار برد که صمیمیت را حس کرده باشد. مثلاً بهمان فرد بعد از جلسه با فلان فرد می تواند بگوید که جلسه صمیمی بود. ضمن اینکه بهمان فرد نمی تواند با فلان فرد جلسه ای صمیمی برگزار کند، بلکه حتماً فلان فرد که در جایگاه بالاتری است از امتیاز برگزاری جلسه ای صمیمی برخوردار است. به هر حال، بنده هم از قبل اعلام می کنم که رابطه من و خوانندگان عزیز در این ستون «صمیمی» خواهد بود، ولی در همان معنای قدیمی خودمان. خدمت دوستان عرض کنم که تصمیم گرفتیم به مناسبت درگذشت ابراهیم گلستان صفحاتی از مجله و نیز جلد این شماره را به ایشان اختصاص بدهیم. ما همیشه برای یافتن عکس مترجمان فقید مشکل داریم چون برای روی جلد عکس باید باکیفیت باشد و نمی شود از عکس های موجود در اینترنت استفاده کرد، ضمن اینکه برخی از این عکس های اینترنتی هم صاحب دارند و چاپشان بکنی صدایشان درمی آید. این بود که با خانم لیلی گلستان عزیز تماس گرفتیم و ایشان هم لطف کردند و چون عکس جدید نداشتند عکسی قدیمی فرستادند. اول فکر کردم شاید درست نباشد عکس جوانی آقای گلستان را روی جلد بگذاریم، بعد دیدم اتفاقاً فکر بدی نیست؛ چون حرف هایی که درباره ترجمه گفته اند، همه مربوط به همان دوران جوانی ایشان است.

آقای گلستان شخصیتی چندوجهی داشته و شخصیت ایشان در مقام مترجم تاحدی تحت تأثیر وجوه دیگر شخصیت ایشان قرار گرفته است. در حوزه ترجمه، آقای گلستان از

پیشکسوتان به حساب می‌آید و حقی بر گردن مترجمان دارند که باید ادا شود و بهترین شکل ادای حق، بررسی و تحلیل کار و خدمات ایشان است، به خصوص که ایشان ظاهراً نه میانه‌ای با تعریف و تمجید داشته‌اند و نه به منتقدانشان اهمیت می‌داده‌اند. به چند نفر از همکاران زنگ زدیم که مقاله‌ای درباره‌ی گلستان برای این شماره بفرستند. یک نفر گفت که می‌تواند مقاله‌ای درباره‌ی رابطه‌ی گلستان و فروغ آماده کند. گفتم: «نه دوست عزیز، این مقاله‌ها راسته‌کار ما نیست.» خوانندگان مترجم می‌دانند که ما اصلاً به زندگی شخصی و سیاسی مترجمان کاری نداریم و مجله را در بست (یعنی تاحدی که در توان ماست) وقف مطالب مرتبط با ترجمه کرده‌ایم و البته برای همه‌ی مترجمان هم احترام قائل هستیم. تمرکز بر ترجمه و احترام به مترجمان این فرصت را به ما می‌دهد که با نگاهی بی‌طرفانه به بررسی کار مترجمان بپردازیم و از آنها اسطوره‌زدایی کنیم یا حق ادا نشده‌ای را که بر گردن ترجمه در ایران دارند به درستی ادا کنیم. درباره‌ی ترجمه‌های آقای گلستان بسیار کم صحبت شده و حرف‌های ایشان درباره‌ی نحوه‌ی ترجمه و ماهیت ترجمه فقط نقل قول شده است. بررسی من نشان می‌دهد که آقای گلستان اولاً درباره‌ی ترجمه نظریه‌ای داشته که خاستگاه آن هم معلوم است و ثانیاً این نظریه بیشتر در حد نظریه برای ایشان جذابیت داشته چون ارتباط میان این نظریه و کار عملی ایشان چندان روشن نیست. در مقاله‌ای که درباره‌ی سبک گلستان در ترجمه نوشته‌ام، بار دیگر بر اهمیت آگاهی مترجم از مبانی نظری کارش و نیز به لزوم ارتباط میان نظریه و کار عملی ترجمه تأکید کرده‌ام. آقای سیدی‌نژاد، محقق جوان و پرکار ما هم دو مقاله درباره‌ی گلستان آماده کرده‌اند که یکی از آنها حکایت شیرین و آموزنده‌ی ترجمه و چاپ هکلبری فین را نقل می‌کند و دیگری به موضوعی بسیار مهم در تاریخ ترجمه می‌پردازد با عنوان «موج ترجمه» که در هر دوره درست یا نادرست در جامعه ایجاد می‌شود. این مقاله به نقل دیدگاه گلستان درباره‌ی موج اشتفن تسوایک می‌پردازد؛ نویسنده‌ای که زمانی ترجمه‌ی آثارش در ایران بسیار محبوب و پول‌ساز بود. از این شماره سرفصل جدیدی هم در مجله باز کرده‌ایم با عنوان «تاریخ شفاهی ترجمه».

قصده داریم در این بخش سراغ افرادی برویم که خود جزئی از تاریخ ترجمه در دوران معاصر بوده‌اند و به کمک حافظه‌شان می‌توانند درباره‌ی ترجمه‌های گذشته، اشخاص مؤثر در تحولات تاریخی ترجمه و اتفاق‌های کوچک و بزرگ در دنیای ترجمه در این چند دهه‌ی اخیر برای ما صحبت کنند. در اولین بخش سراغ آقای صلح‌جوی عزیز رفتیم و سه جلسه با اسکایپ با ایشان درباره‌ی مؤسسه‌ی فرانکلین گفت‌وگو کردم که خلاصه‌ای از آن را در این شماره می‌خوانید. البته در جلسه‌ی اول بخش اعظم گفت‌وگو ضبط نشد و داغش بر دل ما ماند. مطالب دیگری هم هست از جمله مقاله‌ی خانم نرگس اختیاری عزیز، که به قول علما، به جهت پرهیز از اطاله کلام، می‌گذارم برای سرمقاله بعد. ❁